

حزب سیاسی در فرانسه: مهمان ناخوانده ولی بسیار گرامی

دکتر حجت‌الله ابویی*

چکیده:

برداشت ویژه پایه گذاران فکری انقلاب فرانسه و بویژه اندیشه‌های روسو موجب شد که احزاب سیاسی نماد گروه‌گرایی و تفرقه به‌شمار آیند. رویدادها و شورش‌های بیایی پس از انقلاب نیز به این باور دامن زد و بدینی به احزاب سیاسی را افزایش داد. به‌راستی می‌توان احزاب سیاسی را مهمان ناخوانده نظام سیاسی در فرانسه دانست. حتاً جمهوری پنجم با اندیشه پایان دادن به حکومت حزبی پی‌ریخته شد. با این همه، نظام سیاسی در فرانسه هرگز از احزاب سیاسی بی‌نیاز نبود و شارل دوگل بعنوان پایه گذار این جمهوری نیز ناگزیر به نظام حزبی تن داد.

در این نوشتار، ویژگی‌های احزاب سیاسی در فرانسه و چرایی یا گرفتن دیر هنگام آنها بررسی می‌شود. نظام حزبی، سازمان و نقش و جایگاه احزاب در فرانسه با دیگر کشورهای اروپایی تفاوت‌های بسیار دارد، به گونه‌ای که می‌توان از الگوی فرانسوی در تحزب سخن راند؛ الگویی که موضوع این نوشتار است.

پیشگفتار

برای خود جایگاهی در خور دست و پا کند و با معرفی نامزدهای انتخاباتی، بسیج منابع مادی و معنوی و متقاعد کردن شهروندان و رأی دهندگان بر فرایند انتخابات اثر گذارد. (Mény, 2008: 55) بی‌گمان در این نوشتار حزب به معنای کهن و لغوی آن که در همه جوامع و در سراسر تاریخ می‌توان از آن سراغ گرفت مورد نظر نیست. حزب به معنای کهن به همه تشکلهایی گفته می‌شود که برای آنچه در میانشان

در این نوشتار احزاب سیاسی به معنای امروزی آن موضوع سخن است. باید یادآور شد که در میان گروه‌های فراوانی که هر روز و با نام‌های گوناگون پای به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی می‌گذارند، نمی‌توان هر گروهی را حزب خواند. یکی از ویژگی‌های حزب سیاسی این است که بتواند در فرایندهای سیاسی

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران - دانشکده مطالعات جهان

است. بدبینی فرانسویان به احزاب سیاسی، تاریخی متفاوت از دیگر کشورهای اروپایی را در این باره رقم زد. فرانسه در شمار واپسین کشورهای اروپای باختری بود که تن به نظام حزبی داد و قانون اساسی جمهوری پنجم سرانجام احزاب سیاسی را البته با احتیاط بسیار به رسمیت شناخت.

نگاه پر تردید فرانسویان به احزاب سیاسی:

علل و ریشه‌ها

باینکه فرانسویان کشور خود را گهواره دموکراسی و جمهوریت در اروپا می‌دانند، احزاب سیاسی در این کشور «شکننده، ناپایدار و ضعیفند». (Mény, 2008, 56) جمهوری پنجم در سایه بدبینی به احزاب سیاسی پا گرفت و دوگل در اندیشه پی‌ریزی نظامی بود که به حکومت حزبی پایان دهد.

بدبینی به احزاب سیاسی، ریشه در انقلاب فرانسه دارد. انقلاب فرانسه با الهام گرفتن از اندیشه‌های روسو، با مفهوم «ملت» و حاکمیت ملی پیوند خورد. برداشت انقلابیون آن دوران از ملت و حاکمیت، اراده‌ای یگانه و بخش‌ناپذیر بود و این اراده ملی در شخص شاه و یا ملت تجلی می‌یافت و هیچ‌گونه تفرقه را بر نمی‌تافت.

○ در میان گروه‌های فراوانی که هر روز و با نام‌های گوناگون پای به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی می‌گذارند، نمی‌توان هر گروهی را حزب خواند. یکی از ویژگی‌های حزب سیاسی این است که بتواند در فرایندهای سیاسی برای خود جایگاهی در خور دست و پا کند و با معرفی نامزدهای انتخاباتی، بسیج منابع مادی و معنوی و متقاعد کردن شهروندان و رأی دهندگان بر فرایند انتخابات اثر گذارد.

مشترک است در برابر دیگران ایستادگی می‌کنند. (ایوبی، ۳۹: ۱۳۸۱). اما حزب به معنای امروزی، پدیده‌ای تازه است که ریشه در همگانی شدن حق رأی دارد. برای اینکه تشکلی حزب خوانده شود، باید دارای سازمان پایدار و شاخه‌های کشوری و در پی آن باشد که با بسیج روز افزون هواداران خود به قدرت دست یابد. آنچه آمد، برداشتی است از تعریف مشهور لاپالومبارا و واینر (Lapalombara and Weiner) از حزب سیاسی که بسیاری از صاحب‌نظران بر اصول کلی آن هم اندیشه‌اند. (Lapalombara & Weiner, 1966: 5) در تعریف حزب به همین کوتاه‌بسته می‌شود و تنها یادآوری می‌شود که در این نوشتار حزب سیاسی به معنای امروزی آن مورد نظر است نه به معنای لغوی آن.

فرانسویان با مفهوم «استثنایی» بودن فرانسویان خود کرده‌اند و از اینکه از دیگران متفاوت باشند به خود می‌بالند. در کمتر پهنه‌ای است که فرانسویان برای خود استثنایی فرانسوی دست و پا نکرده باشند. در پهنه فرهنگ، در آن روزگار که بازرگانی آزاد جهانی خود را بر عرصه‌های فرهنگی تحمیل می‌کرد، فرانسویان با در انداختن مفهوم «استثنای فرهنگی» کالای فرهنگی را «کالایی نه مانند دیگران» اعلام کردند و به نام «استثنای فرانسوی» طرحی نو در پهنه فرهنگ در افکندند. در دوران جهانی شدن که می‌رفت آمریکایی شدن جهان و از میان رفتن خرده فرهنگها سرنوشت‌گریز ناپذیر همه فرهنگها دانسته شود، فرانسویان باز طرحی نو به نام «تنوع فرهنگی» در افکندند و این بار هم از این اندیشه به نام استثنایی فرانسوی دفاع کردند. در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هم می‌توان از الگوهای فرانسوی، متفاوت از دیگر کشورها سراغ گرفت. چنین برداشتی درباره احزاب سیاسی نیز وجود دارد و کم نیستند پژوهشگرانی که از استثنایی فرانسوی درباره احزاب سیاسی سخن می‌رانند. بررسی پیشینه تحزب در فرانسه و بویژه سازوکارهای نظام حزبی در سرزمین «گلها» نشان می‌دهد که مردمان این دیار، در این عرصه نیز ویژگی‌هایی «نه مانند دیگران» دارند که به راستی می‌توان آنرا استثنایی فرانسوی دانست. الگوی فرانسوی تحزب از نگاه‌های گوناگون در خور بررسی

کشورهای اروپایی است. (Reinhard, 2007: 266)

بدبینی به احزاب سیاسی مربوط به دوران گذشته نیست. نظر سنجیها نشان می‌دهد که بدگمانی و بی‌اعتمادی به احزاب سیاسی پیوسته رو به افزایش است. نظر سنجیهای انجام شده در ۲۰۰۴ نشان می‌دهد که تنها ۱۳ درصد از فرانسویان به احزاب سیاسی روی خوش نشان می‌دهند و بدانها اعتماد دارند و ۷۹ درصد از مردمان این سرزمین همچنان به احزاب سیاسی بدگمان و بی‌اعتمادند. (Bréchon, 2005:7) این بی‌اعتمادی گذشته از اینکه ریشه در فرهنگ سیاسی فرانسه و سنتهای دیرپا در تاریخ این سرزمین دارد، به دگرگوئیها در دهه‌های تازه هم برمی‌گردد. فسادهای مالی پیاپی، رسواییهای مردان سیاسی و رهبران حزبی، سوءاستفاده از موقعیتهای عمل نکردن به وعده‌های حزبی، نمونه‌هایی از رخدادهای در دوران معاصر است که احزاب سیاسی را بیش از گذشته بی‌اعتبار کرده است. در دوران نبردهای ایدئولوژیک، احزاب سیاسی بعنوان یکی از عوامل آسیب‌زننده به وحدت ملی زیر سؤال بودند ولی امروز فسادهای مالی و رسواییهای پیاپی، گفتمانی تازه به مخالفان حزب داده است. (Reinhard, 2008: 266)

ژنرال دوگل بعنوان معمار و پایه‌گذار جمهوری پنجم، از آغاز به احزاب سیاسی روی خوش نشان نمی‌داد و آشکارا جمهوری پنجم را «پایان حکومت احزاب» می‌دانست. دوگل در خاطراتش آورده است: «در تلاش بودم احزاب سیاسی را در هم شکنم و این کاری بود که تنها از من ساخته بود و هیچ کس را یاری این کار نبود. همه چیز برای این کار فراهم بود.» (Reinhard, 2008: 163) اینک پس از گذشت نیم سده از پی‌ریزی جمهوری پنجم، نه تنها احزاب سیاسی از میان نرفته‌اند بلکه پیوسته بر قدرتش افزوده شده است. اگر در روزگار دوگل شمار احزاب اثرگذار کمتر از انگشتان یک دست بود، امروز بهینه‌سیاست در فرانسه میدان نبرد کمابیش ده حزب پر سابقه و اثرگذار است. حزب دست راستی تندرو به رهبری ژان ماری لوپن در این دوران زندگی خود را آغاز کرده و روز به روز بر قدرتش افزوده شده است. در دست چپ هم احزاب افراطی دیگری

○ پس از گذشت نیم سده از پی‌ریزی جمهوری پنجم، نه تنها احزاب سیاسی از میان نرفته‌اند بلکه پیوسته بر قدرتش افزوده شده است. اگر در روزگار دوگل شمار احزاب اثرگذار کمتر از انگشتان یک دست بود، امروز پهنه سیاست در فرانسه میدان نبرد کمابیش ده حزب پر سابقه و اثرگذار است.

بنابراین، تحزب به سرعت با تفرقه هم معنا شد و حزبیها به جدایی افکنی در این اراده‌یگانه متهم شدند. با چنین برداشتی، انقلابیون وحدت طلب، تحزب را سخت محکوم می‌کردند. (Offrelé, 1997)

گرچه امروز دوران چنین برداشتی از یکپارچگی ملی به پایان رسیده، ولی آثار و پیامدهای آن همچنان در سرزمین گلها ریشه دارد و بدبینی به احزاب سیاسی خود را در لایه‌های گوناگون اجتماعی نشان می‌دهد. همان گونه که ایو منی آورده، در برش‌های گوناگون تاریخ فرانسه می‌توان از این بدگمانی به احزاب سیاسی سراغ گرفت. در ۶ فوریه ۱۹۳۴، شورشیان با شعار مخالفت با احزاب سیاسی مجلس ملی را به تصرف در آوردند. دولت ویشی تحزب را بر نمی‌تافت و ژنرال دوگل با شعار پایان دادن به «حکومت حزبی» روی کار آمد. در دوران معاصر نیز دست راستیهای تندرو به رهبری ژان ماری لوپن احزاب سیاسی را باندهای مافیایی می‌دانند که از هر راهی برای دستیابی به قدرت و نگهداری آن بهره می‌گیرند (Pombenni, 1992).

بدبینی به احزاب سیاسی در افکار عمومی هم به خوبی آشکار است. احزاب امروزی برخلاف سالهای گذشته، قدرت بسیج خود را از دست داده‌اند و روز به روز از مشروعیتشان کاسته می‌شود. رهبران سیاسی و حزبی در این دوران نه تنها از بحران مشروعیت، که از بحران محبوبیت در رنجند. رسواییهای مالی احزاب و رهبران سیاسی، البته یکی از عوامل بی‌اعتمادی به احزاب و رهبران سیاسی در فرانسه و نیز بسیاری از

اساسی ایتالیا از حزب سالاری (پارتیتو کراسی)، در قانون اساسی آلمان از پارتیشتاد و در انگلستان از (نظام دو حزبی) سخن رانده شده است. (Mény, 2008:60) در فرانسه بیشتر بر آزادی احزاب و نه نظام حزبی تأکید شده و از همین رو احزاب بسیار کوچک و حتّاً تندرو و گاه جدایی خواه هم از این مزیت قانونی برای پیگیری فعالیت‌های سیاسی خود بهره می‌برند. نکته درخور توجه، اینکه پیش از تصویب قوانین ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ درباره هزینه‌های انتخابات و احزاب سیاسی، احزاب از هر گونه جایگاه حقوقی در چارچوب نظام سیاسی بی‌بهره بودند و مشمول قانون ۱۹۰۱ درباره انجمنها می‌شدند. بنابراین احزاب سیاسی بسان انجمنها و سازمانهای مردم نهاد از پاره‌ای امتیازات بهره‌مند بودند و بر پایه همین قانون، در صورت نادیده گرفتن اصول جمهوریت، پروانه خود را

توانسته اند رفته رفته در افکار عمومی برای خود جای پای بیابند. اگر در دوران ژنرال دوگل صف آرای حزبی میان احزاب دست چپی و دست راستی بود، امروز احزاب نیرومند دیگری نیز پدید آمده‌اند که در جمهوری چهارم نمی‌شد سراغی از آنها گرفت. پس برخلاف اندیشه پایه گذار جمهوری کنونی در فرانسه، نه تنها احزاب سیاسی از میان رفته بلکه از گستردگی و حتّاً نیروی بیشتری نیز برخوردار شدند. (Rihoux, 2001)

نگاه پر تردید به احزاب سیاسی، ریشه در تاریخ سیاسی فرانسه دارد و شاید از همین رو نیز بیشتر احزاب دست راستی از به کار بردن عنوان «حزب سیاسی» برای تشکیلات حزبی خود گریزانند. «انجمن برای دموکراسی». «انجمن برای اکثریت ریاست جمهوری»... نامهایی است که احزاب دست راستی فرانسه بر خود نهاده‌اند. با این همه، تنها در قانون اساسی جمهوری پنجم است که برای نخستین بار جایگاه احزاب سیاسی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است. در ماده چهارم قانون اساسی ۱۹۵۸ آمده است: «احزاب و گروه‌های سیاسی آزادانه برای به دست آوردن رأی رقابت می‌کنند. آنها آزادانه برپا می‌شوند و به فعالیت می‌پردازند. آنها موظفند اصول حاکمیت ملی و دموکراسی را رعایت کنند». بنابراین پایه گذاران جمهوری پنجم که اندیشه از میان بردن احزاب سیاسی را در سر می‌پروراندند نه تنها در برابر این واقعیت سر تسلیم فرود آوردند، بلکه زمینه‌های نهادینه شدن رقابت‌های حزبی را نیز به خوبی فراهم کردند.

برخورد قانون اساسی جمهوری پنجم با احزاب سیاسی، به گونه چشمگیر، دوگانه است. از یک سو برای نخستین بار در تاریخ سیاسی این کشور تحزب چهره‌ای قانونی پیدا می‌کند و احزاب سیاسی در قانون اساسی جایگاهی می‌یابند؛ از سوی دیگر نقش احزاب سیاسی در ماده چهارم آن قانون تنها به «رقابت برای به دست آوردن آراء» خلاصه می‌شود. همان گونه که ایومونی می‌گوید، در قانون اساسی از نظام حزبی سخنی به میان نیامده است، در حالی که در قوانین اساسی دیگر کشورها بر نظام حزبی آشکار پافشاری شده است. در قانون

○ نظام حزبی در فرانسه از دیرباز بر محور چپ و راست پا گرفته است. هر يك از دو قطب چپ و راست در درون خود به دو جناح تندرو و میانه رو تقسیم می‌شود. بدین سان می‌توان از چهار خانواده بزرگ حزبی در این کشور سراغ گرفت. راست لیبرال و میانه رو که خود به جمهوری خواه و سلطنت طلب تقسیم می‌شود و راست سنتی و اقتدار گرا، بر سر هم قطب راست را تشکیل می‌دهند. در قطب چپ هم می‌توان از چپ لیبرال و میانه رو و چپ انقلابی و رادیکال سخن گفت. این دسته بندی البته در زمانهای گوناگون دستخوش دگرگونی شده است. ائتلافهای گهگاه میان لیبرال‌های دو قطب و اختلافهای سخت میان دو دسته در هر قطب بر این شکافها اثر می‌گذارد.

نظام اکثریتی يك مرحله‌ای با سنتهای فرانسوی سازگاری نداشت این پیشنهاد مورد استقبال قرار نگرفت. بنابراین بدبینی به احزاب سیاسی فزون بر اینکه ریشه در اندیشه‌ها و سنتهای این دیار دارد، برخاسته از واقعیتی کارکردی است، زیرا احزاب سیاسی در جمهوری چهارم کارایی نظام سیاسی را تهدید می‌کردند. (Toutain., Labrune., 2007)

آغاز دیر هنگام تحزب در فرانسه:

دموکراسی تمرکزگرا

همان گونه که پیر بره شون آورده، «غرور ملی فرانسویان» موجب شده که مردمان در سرزمین گل خود را پایه گذار دموکراسی بدانند. «اما اگر یکی از برجسته‌ترین نشانه‌های دموکراسی را وجود احزاب سیاسی بدانیم، باید بپذیریم که فرانسویان با دیر کرد بسیار، تن به کثرتگرایی سیاسی و نظام حزبی داده‌اند». (Bréchon, 1999: 27) پیر اوریل این دیر کرد را برخاسته از روح حاکم بر نهادها (قانون اساسی) و رخدادهای ویژه تاریخی می‌داند. (Avril, 1985)

موريس دورژ همگانی شدن حق رأی را مهمترین پیش‌زمینه پیدایش احزاب سیاسی در غرب می‌داند. (Duverger, 1971) در ۱۸۴۸ با همگانی شدن حق رأی نخستین بسترها برای پیدایی احزاب سیاسی فراهم شد. در انتخابات ۱۸۴۹، برای نخستین بار دو گروه به نام حزب سیاسی در برابر هم صف آرای کردند و توانستند نمایندگانی به مجلس بفرستند. جمهور یخواهان معتدل و انقلابی در جناح چپ و حزب نظم (Parti d'Ordre) دست راستی در سوی دیگر با برچسب «حزب سیاسی» نمایندگانی به مجلس فرستادند. اما این نخستین احزاب به زودی از میان رفتند، زیرا هر حزب در درون خود با اختلافهای فراوان روبه‌رو بود و شهروندان و رأی دهندگان این تشکلهارا بعنوان حزب سیاسی به رسمیت نمی‌شناختند؛ در حالی که در گرماگرم جنبشهای نیمه نخست سده نوزدهم در انگلستان، احزابی سیاسی پایه عرصه وجود گذاشتند ولی این نخستین آزمون تحزب در فرانسه با شکست روبه‌رو شد و با یورش شورشیان به

از دست می‌دادند. ولی بر پایه قانون یاد شده، سرانجام فرانسویان به تجربه دیگر کشورهای اروپایی تن دادند و برای رویارویی با فسادهای مالی احزاب، هزینه‌های احزاب سیاسی را شفاف کردند و احزاب سیاسی را از کمکهای دولتی بهره‌مند ساختند. این اقدام، احزاب سیاسی را در ساختار نظام سیاسی جمهوری پنجم جایگاهی ویژه بخشید.

برای دریافتی بهتر از جایگاه احزاب سیاسی در جمهوری پنجم باید دید چرا احزاب سیاسی مورد بی‌مهری و چه بسا تنفر دو گل بوده‌اند. ریشه این وضع را باید در رابطه پارلمان و دولت جست. در دوران جمهوری چهارم، دولت ریشه در پارلمان داشت و رئیس جمهوری، برگزیده نمایندگان دو مجلس بود. بنابراین مشکل اساسی جمهوری چهارم، ناپایداری دولتها بود. احزاب سیاسی در پارلمان حضور داشتند و ائتلاف آنها اکثریتی ناپایدار می‌آفرید و دولت برخاسته از این ائتلاف در بسیاری از موارد شکننده بود. در نتیجه، به محض از میان رفتن ائتلاف احزاب سیاسی، دولت از اکثریت می‌افتاد و چاره‌ای جز کنار رفتن آن نبود. از همین رو، نظام سیاسی جمهوری چهارم را حکومت حزبی می‌خوانند، زیرا پایایی هر دولت بسته به نظر رهبران حزبی بود. به همین دلیل، دو گل بر آن بود که به این ناپایداری پایان دهد و قوه مجریه را از بند پارلمان رهایی بخشد. (Borella & Ramond, 2004:12)

بنا بر این ریشه مشکل در وجود احزاب سیاسی نبود، بلکه آرایش آنها یا نظام حزبی در آن دوران بحران آفرین بود. میشل دبره، از طراحان قانون اساسی جمهوری پنجم، در پی آن بود که با دگرگون کردن نظام انتخابات به این بی‌ثباتی پایان دهد. دبره، نظام سیاسی انگلستان را الگویی مناسب می‌دانست، زیرا می‌دید با وجود احزاب سیاسی، دولتهای برخاسته از پارلمان از پایداری نسبی برخوردارند. از همین رو، نظام انتخابات بر پایه اکثریت نسبی و یک مرحله‌ای را برای انتخابات پارلمان فرانسه پیشنهاد می‌کرد. این شیوه انتخابات توانسته بود در انگلستان نظام دو حزبی پایداری پدید آورد؛ احزاب کوچک رفته رفته فلسفه وجودی خود را از دست دادند و اکثریتی نیرومند و پایدار در پارلمان پا گرفت. از آنجا که

○ دوورژه در کتاب «احزاب سیاسی» نظامهای حزبی را به سه دسته تک حزبی، دو حزبی و چند حزبی تقسیم کرده است. این تقسیم‌بندی که در ۱۹۵۱ در نوع خود تازه و بی‌همتا بود، تا امروز همچنان پایه و اساس دسته‌بندی نظامهای حزبی است. پس از دوورژه، دیگر نویسندگان این دسته‌بندی را با توجه به رخداد‌های بعدی کمی اصلاح کرده‌اند ولی شالوده این تقسیم‌بندی همچنان مورد پذیرش است. بر پایه این رویکرد، بی‌گمان نظام حزبی فرانسه را می‌توان چند حزبی به معنای واقعی کلمه دانست، زیرا چند حزب هم در صحنه سیاسی فعالند و هم در مجلس ملی فرانسه حضور دارند.

ناپایداری دولت و پانگرفتن اکثریتی پایدار در مجلس را در بی‌داشت. برخلاف انگلستان که دولت در صورت بروز ناهماهنگی می‌تواند مجلس را منحل و اکثریتی پایدار پدید آورد، پس از یک بار آزمون انحلال مجلس به دست مک‌ماهون، جمهوری سوم این راه را بر دولت بست و راه برای تنش میان دولت و مجلس همچنان باز ماند. (Toutain & Labrune, 2007: 86)

پیر آوریل، از همین نکته تاریخی بهره می‌گیرد و نقش ساختارهای قانونی را در ناپایداری احزاب سیاسی نشان می‌دهد. آوریل، نظام فرانسه را با انگلستان می‌سنجد. نظام سیاسی فرانسه «نماینده محور» و مجلس تبلور اراده مستقیم شهروندان است. این اراده ملی را برگزیده شهروندان به نمایندگی از آنان بر عهده دارد. به سخن دیگر، نماینده بعنوان نماد اراده ملی آزاد است هرگونه بخواهد رفتار کند. اما در انگلستان، رأی‌دهندگان با گزینش نماینده، در حقیقت در پی برگزیدن دولت دلخواه خویشند؛ زیرا نظام سیاسی، دولت-محور است نه

پارلمان به تحریک حزب جمهوریخواهان معتدل، بساط این نخستین آزمون رقابت حزبی برچیده شد. (Bréchon, 1999: 27)

باروی کار آمدن ناپلئون سوم و پا گرفتن دومین امپراتوری، امپراتور شیوه‌ای تازه در افکند. انتخابات در این دوران به معنای تأیید دولت و برگزیده شدن رییس دولتی بود که همسو و همراه با نوه ناپلئون بناپارت باشد. به سخن دیگر، رأی‌دهندگان فزون بر برگزیدن نماینده، در حقیقت رییس دولت را می‌گماردند و قدرت سیاسی حاکم را تأیید می‌کردند. شیوه رأی‌دهی تا اندازه‌ای به انگلستان نزدیک می‌شد و در فرانسه هم رأی‌دهنده این احساس را داشت که با گزینش نماینده محلی، دولت ملی را نیز برمی‌گزیند، با این تفاوت که در فرانسه دولت به جای حزب می‌نشست. (Platone, 2003) بدین سان، با سربر آوردن ناپلئون سوم و اعلام امپراتوری در دوم دسامبر ۱۸۴۸، آنهم در دوران پدید آمدن ایدئولوژیهای آزادیخواهانه در اروپا، فرانسه به کام استبدادی دیگر فرو رفت. ناپلئون به احزاب سیاسی باور نداشت و دولت خود را بر پایه شورای دولت، ارتش و فرمانداران پی‌ریخت و وجود احزاب را مایه ناپایداری و آشفتگی می‌دانست. مردمان خسته از انقلابهای پیاپی نیز به این اندیشه روی خوش نشان می‌دادند و تحزب را با فرقه‌گرایی و ناآرامی یکی می‌دانستند. (Lévêque, 1997)

با گذار از امپراتوری دوم و آغاز جمهوری سوم، گام مهم دیگری در راه تحزب برداشته شد، زیرا با آغاز جمهوری سوم، نظام پارلمانتاریستی پایداری پدید آمد که علی‌الاصول می‌بایست پاگیری احزاب سیاسی را شتاب بخشد. افکار عمومی هم در آن دوران به خوبی شکل گرفت و میان دو جناح محافظه کار و جمهوریخواه تقسیم شد. این صف‌بندی را در انتخابات ۱۸۸۷ آشکارا می‌شد دید. در آن دوران با اینکه همه چیز برای پا گرفتن دو حزب نیرومند و پایدار فراهم بود ولی به دلایلی چند این فرایند بار دیگر به تأخیر افتاد. (Mayeur, 1984)

در هر دو جناح چنددستگی و گروه‌گرایی اوج گرفت و هیچ‌یک نتوانست در پناه یک رهبری سامان یابد. باز هم حضور گروه‌های گوناگون و پراکنده در مجلس و اختلاف و درگیری میان دولت و مجلس،

برای انتخاب پایان نمی‌پذیرد و پس از برگزاری انتخابات اکثریت و اقلیت از ارکان دولت و پارلمان به‌شمار می‌روند.

بنابراین، سنت تمرکزگرایی در دوران جمهوری سوم هم از میان نرفت. وجود پستهای گوناگون دولتی، شوراهای شهر، شوراهای روستا، شوراهای استان و اختیارات گسترده فرمانداران و استانداران، جایی برای فعالیت احزاب سیاسی باقی نمی‌گذاشت. همچنین، پاک‌رفتن انجمنهای فراوان و سندیکاهای پویا در زمینه‌های گوناگون، جامعه فرانس را از احزاب سیاسی بی‌نیاز می‌کرد. در دوران جمهوری سوم هم سنت دوران امپراتوری دوم ادامه یافت و دولت برای دستیابی به اکثریت، چون گذشته در انتخابات مداخله می‌کرد. فرمانداران و استانداران در شهرها و شهرستانها بعنوان ستادهای انتخاباتی پنهان، جمهوریخواهان را شناسایی و به آنان یاری می‌رساندند. به گونه طبیعی در برابر دولت، اشراف و کلیساها بسیج می‌شدند و می‌کوشیدند شبکه‌های مذهبی و اشراف را برای یاری رساندن به نمایندگان همفکر با خود بسیج کنند. پس در روزگار جمهوری سوم هم دولت و کلیسا به جای دو حزب نیرومند نشستند و کارویژه‌های اساسی احزاب را عهده‌دار شدند. در نتیجه، به جای اینکه رقابت میان دو حزب سیاسی باشد، میان دولت و کلیسا بود و هیچ‌یک از این دو نیازی به احزاب نیرومند احساس نمی‌کرد. (Mo-rabito, 2006)

بدین سان، فرانسویان باید تا سده بیستم به انتظار می‌نشستند تا شاهد احزاب سیاسی واقعی باشند. حزب رادیکال را می‌توان نخستین حزب سیاسی دانست که در ۱۹۰۱ پا گرفت. این حزب ساخته و پرداخته نمایندگان مجلس، سناتورها، اعضای شوراهای دیارتمان و شهرها، خبرنگاران برجسته و انجمنهای سیاسی بود. البته همگان می‌دانند که گرداننده اصلی این حزب لژهای ماسونی بوده‌اند. حزب رادیکال پرچمدار لائیسیته در فرانسه بود و رهبران پس از به دست گرفتن قدرت، بسیاری از پایه‌های نظام لائیک در فرانسه را پی ریختند. اصلاح نظام آموزشی، ممنوع کردن آموزش مذهبی در مدارس، محدود کردن برگزاری مراسم مذهبی،

○ با آغاز جمهوری پنجم، حزب دو گل به حزب اکثریت تبدیل شد و بنابراین از موضع اپوزیسیون و مخالفت با نظام دست کشید. حزب کمونیست هم که با اساس نظام سیاسی مخالف بود، پس از ائتلاف با حزب سوسیالیست، به حزب داخل نظام تبدیل شد و سودای براندازی نظام را از سر بیرون کرد. همان گونه که ژرژ لاو آورده، یکی از فواید پنهان احزاب سیاسی همین است که حزب کمونیست نظام ستیز را به حزبی درون سیستمی تبدیل می‌کند.

نماینده - محور. نماینده نماد اراده ملی نیست بلکه تبلور اکثریتی حزبی و پایدار است. انتخابات در حقیقت ابزاری است برای ایجاد اکثریت پارلمانی در پرتو پیروزی یک حزب سیاسی؛ در صورتی که در فرانسه انتخابات به معنای تبلور اراده ملی بوسیله نمایندگان مجلس است. بره‌شون انتخابات انگلستان را «انتخاب - تصمیم» و انتخابات فرانسه را «انتخاب - نمایندگی شهروندان» می‌خواند. (Bréchon, 1999:28) در انگلستان، رأی دهنده فزون بر گزینش نماینده خود برای پدید آوردن اکثریتی پایدار برای گزینش دولت تصمیم می‌گیرد، ولی در فرانسه رأی دهنده نماینده خود را برمی‌گزیند و تصمیم‌گیری درباره دولت را به او وامی‌گذارد. فشرده سخن آنکه در نظام سیاسی فرانسه احزاب سیاسی از جایگاهی حقوقی در ساختار نظام سیاسی بی‌بهره‌اند. نقش و جایگاه احزاب سیاسی در فرانسه در آن روزگار تنها در کمک برای گزینش نمایندگان خلاصه می‌شد و احزاب چیزی بیشتر از ستادهای انتخاباتی نبودند. در نتیجه پس از انتخابات، نمایندگان در کارکرد دولت و پارلمان هیچ گونه نقش و جایگاهی نداشتند. در صورتی که در نظام سیاسی انگلستان، کارویژه و نقش احزاب سیاسی تنها به کمک

مرکب از نمایندگان فدراسیونها، گروه پارلمانی و کمیسیون اداری برگزیده کنگره بود. سوسیالیستها در ۱۹۰۶ توانستند ۵۶ نماینده به مجلس بفرستند. شمار نمایندگان این حزب در ۱۹۱۰ به ۷۶ و در ۱۹۱۴ به ۱۰۱ تن رسید. بدین سان حزب سوسیالیست به سرعت به یکی از جریانهای مهم سیاسی در فرانسه تبدیل شد. (Sawicki, 2005: 27 in, *histoire des gauches en*

Franc)

در اوایل سده بیستم برخی دگرگونیها در درون مجلس راه را برای فعالیت بیشتر احزاب سیاسی باز کرد. برای نمونه، در ۱۹۰۲ برای اداره بهتر مجلس کمیسیونهایی پا گرفت تا طرحها و لوایح پیش از آمدن به صحن علنی، بیشتر بررسی شود. شمار این کمیسیونها رفته رفته افزایش یافت. این کمیسیونها جایی در خور برای خودنمایی احزاب سیاسی بودند و گروهبندیهای سیاسی در این کمیسیونها به خوبی خود را نشان می داد. در ۱۹۱۰ گروههای پارلمانی به رسمیت شناخته شدند و هر گروه می توانست به گونه رسمی نامزدی برای دستیابی به سمتهایی در مجلس معرفی کند. در نتیجه، هر نماینده ناچار بود در یکی از گروههای پارلمانی نام نویسی و دیدگاههای حزبی و سیاسی خود را روشن کند.

پیر آوریل از سنجش تجربه های تاریخی فرانسه و انگلستان نتیجه می گیرد که احزاب سیاسی در فرانسه ساخته و پرداخته نمایندگان مجلس و ابزاری برای اثر گذاری دولت و مجلس بر فرایند انتخابات هستند. اما در انگلستان احزاب سیاسی ابزار اثر گذاری رأی دهندگان بر انتخابات به شمار می روند. پس دو تجربه تاریخی را شاهدیم. تجربه نظام حکومت - محور انگلستان که سخت نیازمند احزاب سیاسی است و تجربه نظام پارلمانی فرانسه که نیازی به احزاب سیاسی ندارد. در سالهای پایانی جمهوری سوم، افکار عمومی به آرامی بر محور دو جناح چپ و راست شکل گرفت. تجربه فرانسه يك بار دیگر نظریه دوورژه را به اثبات می رساند. موريس دوورژه احزاب دست راستی را تشکیلات گریز و شخصیت محور می دانست، در حالی که احزاب دست چپی بیشتر تشکیلاتی و

گوشه هایی از اقدامات این حزب به شمار می رود. نخستین تشکیلات رادیکالها در ۱۸۹۴، به نام کمیته اقدام جمهوریخواه، برپا شد. نمایندگان جمهوریخواه هم در مجلس «انجمن اصلاحات جمهوریخواهان» را پدید آوردند. در ۱۸۹۵ این دو تشکل در هم تنیدند و «کمیته مرکزی اقدام برای اصلاحات جمهوریخواهان»، را که در برگیرنده ۷۰ کمیته محلی و ۵۳ لژ ماسونی بود برپا کردند. در ۸ آوریل ۱۹۰۱ حزب رادیکال به گونه رسمی اعلام وجود کرد.

در برابر این حزب که نماد جمهوریخواهی و لائیسیته بود، حزب دیگری در ۱۹۰۲ به نام «اقدام مردمی لیبرال» (Action libérale populaire) پا گرفت. این حزب ساخته و پرداخته کاتولیکهای همسو با نظام جمهوری بود و در شکل دهی آن شماری از نمایندگان و کمیته های انتخاباتی نقش داشتند. (Huard, 1996) جناح راست خود را در برابر کار انجام شده می دید و در برابر حزب رادیکال چاره ای جز برپا کردن سازمانهای حزبی نمی دید. این حزب بولائزیتها و بنپار تیسستها را در برابر جناح چپ سازماندهی می کرد. حزب رادیکال تا ۱۹۱۹ فعالیت داشت و در آن سال به پایان عمر خود رسید. با پایان یافتن دوران این حزب، جریان دموکرات مسیحی در فرانسه نیز از میان رفت. برخلاف کشورهایمانند ایتالیا و آلمان که احزاب دموکرات مسیحی برای چند دهه در آنها فرمان راندند، این جریان در فرانسه به سرعت از میان رفت. رخدادهای مهم دیگر در ۱۹۰۵ بود. آن سال، سوسیالیستهای فرانسوی برای نشان دادن استقلال خود، بخش فرانسوی بین الملل (اس. اف. ای. او. (SFIO)) را آفریدند. این تشکیلات بیشتر برای رویارویی با حزب دموکراسی لیبرال آلمان در این اینتر ناسیونال برپا شد. این تشکل بعدها به یکی از برجسته ترین احزاب سیاسی فرانسه تبدیل شد. این تشکل که در آغاز کمتر به امور داخلی فرانسه نظر داشت، پس از چندی به حزب سوسیالیست فرانسه تغییر نام داد. سوسیالیستها از تجربه دیگر جریانهای دست چپی بویژه از تجربه بین الملل بهره بردند و حزبی به معنای حقیقی پدید آوردند. (Winock, 1992: 79) سازمان این حزب در برگیرنده کنگره، شورای ملی

سازمان محورند. در فرانسه هم جناح راست پیوسته از تشکیلاتی به نام حزب گریزان بود و دست چپی‌ها برای نفوذ در پارلمان ابزاری بهتر از حزب سیاسی نمی‌دیدند. (Duverger, 1951)

گام دیگر برای تحزب در فرانسه در سالهای پس از نخستین جنگ جهانی برداشته شد. اصلاح نظام انتخاباتی و برگزیدن انتخابات تناسبی و در نتیجه لیستی، راه را برای خودنمایی و نقش آفرینی بیشتر احزاب سیاسی گشود. بویژه اینکه احزاب سیاسی در بیرون پارلمان هم رفته رفته فعال و بر گروه‌های پارلمانی اثر گذار شدند. در ۱۹۲۸ حزب رادیکال با کناره‌گیری شماری از اعضای کابینه مخالفت کرد و یک سال بعد دبیر کل حزب سوسیالیست‌ها را برای شرکت در کابینه فراخواند. در ۱۹۳۲، حزب سوسیالیست پیوستن به دولت را پذیرفت. به سخن دیگر، فعالیت احزاب سیاسی تنها به درون پارلمان محدود نمی‌شد و احزاب سیاسی رفته رفته از بیرون بر کابینه و پارلمان اثر گذار شدند. حزب کمونیست فرانسه که در دهه ۳۰ به یکی از مهمترین نیروهای سیاسی فرانسه تبدیل شده بود با بهره‌گیری از تجربه احزاب کمونیستی در جهان، سازمان حزبی نیرومندی پدید آورد و در نهادینه شدن تحزب در فرانسه نقشی برجسته بازی کرد. (Winock, 1992: 93-99)

با آغاز جمهوری چهارم، در دولت ژنرال دو گل بازار احزاب سیاسی گرم شد و ژنرال با سهم کردن چهار حزب در کابینه، دولتی حزبی تشکیل داد. سه حزب اثر گذار در آن دوران عبارت بودند از حزب کمونیست، حزب سوسیالیست و جنبش مردمی جمهوریخواه (ام.ا.ر.پ). جنبش مردمی جمهوریخواه (ام.ا.ر.پ) به اشاره کلیسا برای زنده کردن جناح راست بوسیله دو گل و هم‌زمانش پی‌ریزی شد. بارفراندم ۱۹۴۶ و تصویب قانون اساسی تازه، جمهوری چهارم پا گرفت. همان‌گونه که پیشتر آمد، این جمهوری پارلمنتاریستی بود و وجود احزاب گوناگون در پارلمان، تنش‌های بسیار میان دولت و مجلس پدید آورد. سقوط پیاپی دولت‌ها این تنش را بیشتر می‌کرد. ژنرال دو گل تعدد احزاب را عامل اصلی این نابسامانی و درگیری‌ها می‌دانست. دو گل

برای رویارویی با احزاب، در ۳۰ مارس ۱۹۴۷ برضد احزاب سیاسی فراخوان داد و در ۱۴ آوریل حزبی را به نام خودش پدید آورد. حزب تجمع برای ملت فرانسه (ا.ر.پ.ا.ف) بعنوان حزب گلیست‌ها در آن دوران وارد میدان رقابتهای سیاسی شد؛ حزبی که با وجود گرفتن نامهای گوناگون، همچنان در بهینه‌سیاست مهمترین حزب سیاسی به‌شمار می‌رود.

گرچه ژنرال دو گل به برپا شدن حزبی فراگیر تن داد ولی در عمل، با احزاب سیاسی میانه خوبی نداشت و در گیریهای دولت و مجلس را دستپخت احزاب سیاسی می‌دانست. دو گل از اینکه حزبی به نام او برپا شود، سخت پرهیز داشت، زیرا خود را پرچمدار رویارویی با حکومت حزبی می‌دانست و به احزاب سیاسی روی خوش نشان نمی‌داد. اما همراهان سیاسی او به خوبی می‌دانستند که ماندن بر قدرت، بی‌پشتوانه‌ی یک حزب سیاسی نیرومند بس دشوار و شاید ناممکن است. ژاک شابان دلماس، میشل دبره و ژرژ پمپیدو که از شخصیت‌های نزدیک به او بودند، راهکار را برپا کردن حزبی بی‌نام حزب یافتند و دو گل را به پایه‌ریزی «اتحاد برای جمهوری تازه» (یونان Union National pour la République) برانگیختند. این حزب که پیش از انتخابات ۱۹۵۸ مجلس پا گرفت، در عمل کارایی خود را نشان داد و حزب نوپای دو گل که جانشین حزب پیشینش می‌شد، توانست به نیروی سیاسی در مجلس ملی تبدیل شود. گرچه حزب گلیست اکثریت پارلمانی را در اختیار نداشت ولی به علت جایگاهش، بعنوان حزبی اثر گذار در مجلس ظاهر شد. (Bastien, 2004: 9-28)

گلیست‌ها حزب خود را متفاوت از دیگر حزبه‌ها می‌دانستند. از دید جامعه‌شناسی هم می‌توان گفت که حزب دو گل نه شباهتی به حزب «اشرف» یا خواص به تعبیر دوورژه داشت و نه می‌توانست در زمره احزاب دست چپی و توده‌ای قرار گیرد. گلیست‌ها بر این باور بودند که حزبشان از دید جامعه‌شناسی، فراگیر و فراطبقاتی است و لایه‌های گوناگون اجتماعی را در بر می‌گیرد و برنامه محور است. (Bréchon, 2005:45)

شاید به همین دلیل هم پایه‌گذارانش نام «اتحاد ملی» برای آن برگزیدند. اما دیری نپایید که این حزب هم در درون

○ احزاب سیاسی در فرانسه همچنان مهم‌ترین نهادهایی هستند که مباحث مهم سیاسی را مطرح می‌کنند و افکار عمومی و نخبگان را نسبت به مسائل بنیادی برمی‌انگیزند. به سخن دیگر، احزاب سیاسی در فرانسه همچنان نبض افکار عمومی را در دست دارند و اصلی‌ترین عامل شکل‌دهی به افکار عمومی اند.

سیاسی به گفته روبرت میخلز ابزاری بودند برای طبقه کارگر و توده‌های گسترده محروم که بتوانند سهمی در قدرت سیاسی بیابند. بنابراین، احزاب سیاسی در بسیاری از کشورهای اروپایی همزاد همگانی شدن حق رأی و در درجه نخست ساخته و پرداخته توده‌های کارگری هستند. نخستین احزاب سیاسی در اروپای باختری، جز فرانسه، باز هم به گفته موريس دورژه احزاب توده‌ای یا بیرونی اند، یعنی احزاب دموکراتیک و مردمی که در بیرون مجالس مقننه برای دستیابی به کرسیهای نمایندگی پدید آمده‌اند. (Duverger, 1967: 10) پس تحزب در این کشورها از آغاز، به گونه دموکراتیک رقم خورد. اما در فرانسه تاریخ به گونه‌ای دیگر ساخته شد. در این کشور با پیروزی انقلاب، بیانیه ۱۷۸۹ هیچ‌گونه میانجی و نهاد میانجی را میان شهروندان و حکومت به رسمیت نشناخت. در این بیانیه گفته شد که شهروندان بی میانجی یا از راه نمایندگان خود با دولت در ارتباطند. این سخن به معنای رسمیت ندادن به احزاب سیاسی بود. این نگاه به احزاب سیاسی به آرامی در این کشور نهادینه شد. گفتنی اینکه، احزاب سیاسی در فرانسه در دورانی پا به عرصه وجود گذاشتند که نظام اقتدارگرای ناپلئون سوم می‌کوشید با بهره‌گیری از این ابزار هم‌اوردان دموکراسی خواه خود را از میدان براند. (Mény: 2008: 57) با عمومی شدن حق رأی در ۱۸۴۸ و از میان رفتن سنت کهن نظام سانسیتور (Censitaire)

همان دسته‌بندی سنتی موريس دورژه جای گرفت و از دید سیاسی و ایدئولوژیک و از دیدگاه پایگاه اجتماعی به حزب خواص تبدیل شد و در شمار احزاب محافظه‌کار لیبرال دسته‌بندی شد.

در انتخابات ۱۹۶۲، حزب گلیست به پیروزی بزرگی دست یافت و به حزب اکثریت در مجلس ملی تبدیل شد. پس از سالها، سرانجام مجلس فرانسه یک‌دست شد و یک گروه سیاسی توانست بیشترین کرسی‌ها را از آن خود کند. در انتخابات ۱۹۶۷، حزب دوگل که به «اتحاد برای جمهوری پنجم» تغییر نام داده بود تنها با اختلاف یک رأی اکثریت را به دست آورد. (Borella, 1990: 12)

بدین‌سان، پایه‌گذار جمهوری پنجم که مخالف احزاب سیاسی بود، در عمل چاره‌ای جز تن دادن به تحزب ندید. در قانون اساسی جمهوری پنجم نیز ماده‌ای به احزاب سیاسی اختصاص یافت و سرانجام احزاب سیاسی به رسمیت شناخته شدند. چنین بود که نظام سیاسی فرانسه با بیش از نیم سده تأخیر در سنجش با انگلیسیها با احزاب سیاسی آشتی کرد.

خاستگاه اشرافی احزاب سیاسی در فرانسه: مانعی دیگر برای تحزب

از دیگر دلایل ناکامی احزاب سیاسی در فرانسه را باید در تاریخ دگرگونیهای سیاسی در آن کشور و خاستگاه احزاب سیاسی در آن دیار یافت. همان‌گونه که موريس دورژه آورده، احزاب سیاسی در نتیجه همگانی شدن حق رأی در اروپا پدید آمدند. (Duverger, 1967: 2) در بیشتر کشورهای اروپایی مانند انگلستان و آلمان، همگانی شدن حق رأی با گسترش صنعت و پیدایش طبقه تازه‌ای به نام طبقه کارگر همراه بود. این طبقه نوبا به گفته مارکس رفته رفته به گونه‌ای خودآگاهی دست یافته بود و در برابر خود طبقه‌ای را می‌دید که با بهره‌گیری از ثروت و سرمایه و قدرت سیاسی حقوقش را پایمال می‌کرد. با همگانی شدن حق رأی فرصتی تاریخی برای این لایه‌های محروم و در حاشیه پدید آمد تا با سهمی شدن در قدرت از منافع خود دفاع کنند. احزاب

با سنجش رابطه احزاب و سندیکاها در فرانسه و در انگلستان به خوبی خاستگاههای متفاوت احزاب در فرانسه و دیگر کشورها روشن می‌شود. در انگلستان در ۱۹۰۰ با به هم پیوستن اتحادیه‌های کارگری حزب تازه‌ای به نام حزب کارگر پدید آمد و سندیکاها اجازه یافتند با اکثریت آرای اعضای خود به حزب بپیوندند. مفهوم «حزب غیر مستقیم» دوورژه برگرفته از این تجربه تاریخی است. اما در فرانسه، پنج سال پس از این تجربه انگلیسی‌ها، سندیکاها در شهر آمیان منشوری امضا کردند که به منشور آمیان (Chorte d'Amiens) مشهور شد. بر پایه این منشور، سندیکاها دشمنی خود را با احزاب سیاسی اعلام و هرگونه پیوند با آنها را نفی کردند. منشور آمیان به خوبی خاستگاه اشرافی و غیردموکراتیک احزاب سیاسی را نشان می‌دهد:

(Lecomte & Denis, 1990: 66)

از همین رو فرانسویان می‌بایست تا ۱۹۰۱ به انتظار تولد نخستین حزب سیاسی بمانند. در ۱۹۰۵ هسته حزبی که امروز سوسیالیست خوانده می‌شود پدید آمد. این تشکیلات که بخش فرانسوی بین‌الملل کارگری (اس اف ای او - Section Française de l'inter-nationale Ouvrière) نام داشت، گرچه بعدها مهمترین حزب توده‌ای و دموکراتیک در این کشور شد، ولی در آغاز به هیچ‌روی با هدفهای احزاب دست‌چپی دیگر در کشورهای اروپایی شکل نگرفت. این حزب در چشم و هم‌چشمی با حزب سوسیال دموکرات آلمان پدید آمد. به سخن دیگر، این احزاب برای دستیابی به دموکراسی در داخل فرانسه پدید نیامدند و هدفهای دیگری را در بیرون مرزها جست‌وجو می‌کردند. نخستین حزب به معنای واقعی که برای سامان دادن به توده‌های کارگری در ۱۹۲۰ پا گرفت، حزب کمونیست فرانسه بود. بی‌گمان پا گرفتن حزب کمونیست، گامی مهم در فرایند تحزب در فرانسه بوده است.

در اردوگاه راست، همان سنت فرانسوی همچنان برجا ماند. در این اردوگاه، احزاب بیشتر احزاب خواص و اشرافی بودند و روابط فئودالی و ارباب و رعیتی گذشته، در چارچوب احزاب سیاسی گونه‌ای تازه به خود گرفت.

○ در پرتو وجود احزاب سیاسی در فرانسه، بخشی از جریانها و گرایشهای تند و رادیکال بر خاسته از دگرگونیها و ناکامیهای اجتماعی که در چارچوب احزاب سیاسی فرصتی برای ابراز وجود یافتند، نه تنها از حالت زیرزمینی و برانداز بیرون آمدند، بلکه در گذر زمان از تندی آنها نیز کاسته شد. جریانهای تند ناسیونالیستی که در دهه هشتاد در فرانسه بالا گرفت، به آسانی می‌توانست خشونت‌های نژادی و مذهبی به بار آورد. اما تشکیل جبهه ملی که حزبی تند و افراطی به شمار می‌آمد و سخنرانیها و بیانیه‌های تند و آتشین رهبرش همواره صاحبان قدرت از چپ و راست را می‌رنجاند، در عمل موجب مهار شدن و سامان یافتن این جریان بر خاسته از آسیبهای اجتماعی شد. هواداران این حزب به امید دستیابی به قدرت و گرفتن سهم خود، آموخته‌اند که در جریانهای انتخاباتی فعالیت کنند و همین امید و پذیرش قواعد بازی، این جریان را از حالت برانداز خارج کرده است.

(حق رأی به شرط داشتن درآمد بالا)، این اشراف و دهقانان بودند که کوشیدند با بهره‌گیری از تشکیلات حزبی، طبقه‌های نوپای جمهوریخواه و برابری خواه را از میدان بیرون کنند. به سخن دیگر، احزاب سیاسی در فرانسه خاستگاهی اشرافی و غیردموکراتیک داشتند و ابزاری بودند برای سرکوبی دموکراسی نه ایجاد و ترویج مردمسالاری. به گفته دوورژه، احزاب در فرانسه خاستگاه درونی دارند و تحزب در این دیار با احزاب خواص آغاز شده است.

ضعف سازمانی و تشکیلاتی احزاب در فرانسه

از دیگر ویژگی‌های احزاب سیاسی در فرانسه ضعف سازمانی حزبی و نبود پیوند تشکیلاتی نیرومند میان حزب سیاسی و نمایندگان حزبی در مجلس از یک سو و میان شهروندان و حزب از سوی دیگر است. در حالی که در بیشتر کشورهای اروپایی احزاب دست راستی و دست چپی به سرعت سازمان و تشکیلاتی استوار یافتند، احزاب سیاسی فرانسه از دید سازمانی بسیار ضعیف باقی ماندند. پیوند حزب و نمایندگان در بیشتر احزاب بسان احزاب گروه‌های اشرافی است و نماینده از آزادی عمل بسیار برخوردار است. نماینده حزبی در مجلس کمتر خود را وابسته به دیدگاه‌های حزب می‌داند و نظام فرانسه نماینده محور است نه حزب محور. پیوند تشکیلات با هواداران نیز با دیگر کشورهای اروپایی بسیار متفاوت است. شمار اعضای حزب در فرانسه همواره کمتر از دیگر کشورهای اروپایی بوده است. در دوران اوج کامیابی احزاب سیاسی در اروپا، شمار اعضای احزاب سیاسی در فرانسه در سال‌های هشتاد به نهمصد هزار تن رسید و در آغاز جمهوری پنجم تنها ۴۵۰ هزار تن به گونه رسمی عضو احزاب سیاسی بودند. امروزه که دوران افول احزاب سیاسی است تنها ۱ درصد از فرانسویان خود را عضو یک حزب سیاسی می‌دانند. (Bréchon, 2005:8) سنت فرانسوی در پیونده سیاسی، همچنان شخص و شخصیت محور ماند. برخلاف انگلستان که افکار عمومی میان دو جریان اکثریت و اقلیت تقسیم شده است، در فرانسه شخصیت‌های برجسته سیاسی نماد اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های گوناگونند و افکار عمومی میان دو قطب چپ و راست و چند حزب تقسیم شده است. جمهوری پنجم بر محور شخصیت ژنرال دوگل پی ریخته شد و سنت شخصیت محوری در عرصه سیاست را در فرانسه نهادینه کرد. در این جهت هم احزاب سیاسی در فرانسه در مقایسه با دیگر کشورهای اروپای غربی احزابی نه‌مانند دیگرانند.

نظام دو قطبی و چند حزبی:

الگوی فرانسوی از نظام حزبی

نظام حزبی در فرانسه از دیرباز بر محور چپ و

راست پا گرفته است. هر یک از دو قطب چپ و راست در درون خود به دو جناح تندرو و میانه‌رو تقسیم می‌شود. بدین سان می‌توان از چهار خانواده بزرگ حزبی در این کشور سراغ گرفت. راست لیبرال و میانه‌رو که خود به جمهوریخواه و سلطنت طلب تقسیم می‌شود و راست سنتی و اقتدارگرا، بر سر هم قطب راست را تشکیل می‌دهند. در قطب چپ هم می‌توان از چپ لیبرال و میانه‌رو و چپ انقلابی و رادیکال سخن گفت. این دسته‌بندی البته در زمان‌های گوناگون دستخوش دگرگونی شده است. ائتلاف‌های گهگاه میان لیبرال‌های دو قطب و اختلاف‌های سخت میان دو دسته در هر قطب بر این شکاف‌ها اثر می‌گذارد. (Mény, 2008:58) با وجود این پایداری نسبی، یعنی شکاف میان دو قطب چپ و راست، احزاب سیاسی دگرگوینهای بسیار به خود دیده‌اند. حزب گلیست تا کنون شش بار تغییر نام و ساختار داده است. در میانه هم تا کنون احزاب رنگارنگ به نام‌های گوناگون پدید آمده‌اند ولی پس از چندی در دو اردوگاه بزرگ چپ و راست هضم شده‌اند. البته جناح چپ از پایداری بیشتری برخوردار بوده و حزب کمونیست اگر چه فراز و فرودهای بسیار به خود دیده و امروز هم در سرانحسب سقوط قرار گرفته، ولی دست کم نامش را بی‌تغییر نگهداشته است. فرانسویان با روی آوردن به نظام اکثریتی مطلق یا دو مرحله‌ای، پایه‌گذار الگوی دیگری در نظام حزبی شدند. همان گونه که موریس دوورژه در کتاب احزاب سیاسی آورده، این نظام انتخاباتی به شکل‌گیری نظام دو قطبی و نه دو حزبی می‌انجامد (Duverger, 1951)؛ نظریه‌ای که تجربه جمهوری پنجم در فرانسه به خوبی آنرا به اثبات رساند. انتخابات پارلمان در فرانسه اکثریتی مطلق است و تقسیم‌بندی حوزه‌ها به گونه تک‌کرسی است؛ به این معنا که کشور به شمار کرسیهای مجلس ملی به حوزه‌های انتخابیه تقسیم شده و در هر حوزه تنها یک کرسی به رقابت گذاشته می‌شود. به سخن دیگر، در هر حوزه رأی دهندگان تنها یک نامزد را برمی‌گزینند. شرط پیروزی، به دست آوردن نصف به اضافه یک آرا در دور نخست است. در غیر این صورت، انتخابات به دور دوم کشیده خواهد شد و در دومین دور به دست آوردن

بهره‌گیری از این نظریات، ویژگی‌های زیر را می‌توان برای نظام چند حزبی و دو قطبی فرانسه برشمرد؛ ویژگی‌هایی که نظام حزبی در فرانسه را از دیگر کشورها متفاوت ساخته و الگویی فرانسوی به‌دست داده است.

چندحزب در مربعی دو قطبی

دوورژه در کتاب احزاب سیاسی نظام‌های حزبی را به سه دسته تک‌حزبی، دو حزبی و چند حزبی تقسیم کرده است. این تقسیم‌بندی که در ۱۹۵۱ در نوع خود تازه و بی‌همتا بود، تا امروز همچنان پایه و اساس دسته‌بندی نظام‌های حزبی است. پس از دوورژه، دیگر نویسندگان این دسته‌بندی را با توجه به رخدادهای بعدی کمی اصلاح کرده‌اند ولی شالوده این تقسیم‌بندی همچنان مورد پذیرش است. (Selier, 1993: 55) برپایه این رویکرد، بی‌گمان نظام حزبی فرانسه را می‌توان چند حزبی به معنای واقعی کلمه دانست، زیرا چند حزب هم در صحنه سیاسی فعالند و هم در مجلس ملی فرانسه حضور دارند. باز هم برپایه این دسته‌بندی می‌توان گفت که جمهوری پنجم به چهارمین جمهوری شبیه است و تفاوتی بنیادی میان این دو رژیم سیاسی نمی‌توان یافت (Charlot, Meltz, Reynie, 1998: 185) باز هم بسان گذشته فرانسه جولانگاه رقابت احزاب گوناگون و ضعیف است. شکافهای سیاسی و اجتماعی در فرانسه متقاطع‌اند و چون همپوشانی ندارند نظام سیاسی فرانسه با شکافهای بسیار روبه‌رو است و در هر سوی این شکافهای پر شمار و متقاطع، احزاب سیاسی گوناگون برای بیان خواسته‌هایشان در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند. (Lipset & Rokkan, 1977)

با این همه، شارلت معتقد است تفاوت دو جمهوری این است که در جمهوری پنجم گروه‌گرایی و دسته‌بندی در سنجش با جمهوری چهارم کاهش یافته است. در واپسین انتخابات چهارم در ۱۹۵۶ شش حزب و هر یک با آرای نه‌چندان چشمگیر در مجلس حضور داشتند. حزب کمونیست ۲۵ درصد آرا و پنج حزب دیگر هر یک نزدیک به ۱۵ درصد آرا را از آن خود کردند. اما از ۱۹۸۱، نظام شش ضلعی حزبی به نظامی چهار ضلعی تبدیل شد. در آن سال دو حزب دست‌راستی و دو حزب

اکثریت نسبی آرا شرط پیروز است. این شیوه انتخابات موجب می‌شود که احزاب سیاسی در دور نخست با همه توان وارد صحنه رقابت سیاسی شوند. بنابراین، احزاب سیاسی انگیزه کافی برای حضور در انتخابات دارند و درصد آراء احزاب سیاسی به آنها قدرت چانه‌زنی برای ائتلاف در دور دوم انتخابات می‌دهد. به‌سختی دیگر، احزاب می‌کوشند با به‌دست آوردن آرای بیشتر برای خود جایگاهی در خور در ائتلاف‌های دور دوم دست و پا کنند. در نتیجه همگراییها در دور دوم، در عمل به جای نظام دو حزبی، شاهد نظام چند حزبی ولی دو قطبی هستیم. (ایوبی، ۱۳۸۱) بیش از نیم سده است که احزاب سیاسی در دو اردوگاه چپ و راست در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند. بنابراین در مجلس ملی فرانسه نیز به جای اینکه یک حزب اکثریت را از آن خود کند، قطب چپ یا راست اکثریتی کم و بیش پایدار تشکیل می‌دهد. این اکثریت در بیشتر موارد همراه با رئیس‌جمهوری است. در این صورت نخست‌وزیر هم برخاسته از همین اکثریت پارلمانی است و هماهنگی کامل میان عناصر گوناگون قدرت وجود دارد. اما تاکنون سه بار در جمهوری پنجم رئیس‌جمهوری این اکثریت پارلمانی را از دست داده است. در این دوران استثنایی که دوران همزیستی خوانده می‌شود، نخست‌وزیر از حزب مخالف رئیس‌جمهوری و همراه با مجلس ملی بوده و اکثریت به جای اینکه با رئیس‌جمهوری باشد با دولت است و باز هم دولت با هیچ‌گونه بحرانی روبه‌رو نشده است. (Bastien, 2004: 64-67)

از دیدگاه ریمون آرون، جمهوری پنجم در سنجش با گذشته «دگرگونی در عین پایداری» بوده است. چنین برداشتی را دست کم درباره احزاب سیاسی می‌توان به‌خوبی دید. اگر چه نظام حزبی در جمهوری پنجم دستخوش دگرگونی‌های مهمی شده، ولی به آسانی می‌توان نظام حزبی کنونی را با گذشته بویژه با جمهوری چهارم مقایسه کرد. برای بررسی نظام حزبی در دوران کنونی بویژه در سنجش با جمهوریهای پیشین، ژان شارلت و دیگران نظام حزبی در فرانسه را برپایه چارچوبهای نظری نظریه پردازان بزرگ احزاب سیاسی آزموده‌اند. (Charlot, Meltz, Reynie, 1998: 185) با

○ بر سر هم، برنامه محوری همچنان مهمترین ویژگی احزاب سیاسی در فرانسه است و کمتر حزبی است که بی برنامه‌ای نوشته شده پای به عرصه انتخابات گذارد. احزاب سیاسی فزون بر ارائه برنامه‌های کلان برای اداره کشور، مهمترین عامل نقد و بررسی برنامه‌های دیگر احزاب و بویژه دولت هستند. افکار عمومی در فرانسه همچنان منتظر است نقد و بررسی برنامه‌های دولت را از زبان احزاب سیاسی بشنود. اگر چه شخصیت‌های برجسته و رسانه‌ها نیز در این زمینه پرتلاشند، ولی احزاب سیاسی همچنان بالاترین جایگاه را در این عرصه دارند. تجربه فرانسه نشان می‌دهد که نظام مردمسالار را گریزی از احزاب سیاسی نیست.

دست چپی چهار حزب اصلی فرانسه در مجلس ملی بودند. دوروزه این نظام را «مربع دو قطبی» نام داد و ژان ماری لوپن رهبر حزب دست راستی فرانسه این نظام را «باند چهار تایی» می‌خواند. در ۱۹۸۱، حزب سوسیالیست ۳۷ درصد، تجمع برای جمهوری با ۲۱ درصد، اتحاد برای دموکراسی فرانسه ۲۰ درصد و حزب کمونیست ۱۶ درصد آراء را از آن خود کردند. اما دیری نپایید که این مربع دو قطبی باز هم به نظامی شش ضلعی تبدیل شد و با قدرت گرفتن حزب دست راستی تندرو ژان ماری لوپن و همچنین جریان تازه اکولوژیست، صحنه سیاست در فرانسه جولانگاه رقابتهای شش حزب سیاسی شد که با آرای نزدیک به هم در مجلس ملی حضور داشتند. انتخابات مجلس ملی فرانسه در ۱۹۹۳ به نظام مربع دو قطبی پایان داد و شش حزب به مجلس راه یافتند. آرای این شش حزب به گونه‌ای بود که هیچ یک به تنهایی نمی‌توانست اکثریتی پایدار در مجلس پدید آورد. انشعابهای بعدی در جناح راست و در حزب یو. د. اف، نظام چند حزبی با احزاب متعدّد و ضعیف را تقویت کرد. (Charlot, Meltz, Reynie 1998: 186)

نظام چند حزبی معتدل با حزب برتر

سوسیالیست‌ها گرفته تا کمونیست‌ها و احزاب رادیکال در سایه اختلاف‌های بسیار، ناتوان از همبستگی بودند. از ۱۹۷۴ یعنی یاروی کار آمدن والرئ ژیسکار دستن، دو حزب مهم دست راستی یعنی ار. پ. ار (حزب ژاک شیراک) و حزب یو. د. اف (حزب والرئ ژیسکار دستن)، از ۱۹۷۴ با ائتلاف با یکدیگر تا ۱۹۸۱ حزب برتر فرانسه را تشکیل می‌دادند. (Ramondy Bo- rella V., 2004: 54) پس از ۲۳ سال، جمهوری پنجم از دست پایه گذارانش خارج شد و به دست جناح مخالف یعنی سوسیالیست‌ها افتاد و حزب سوسیالیست تا ۱۹۸۸ حزب برتر فرانسه بود. با پیروزی ژاک شیراک در ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۶، جز دوران همزیستی، باز هم گلیست‌ها به تنهایی یا با ائتلاف دست بالا را داشتند و از ۲۰۰۶ تا کنون نیز این وضع با پیروزی نیکلاس سارکوزی ادامه یافته است. همان گونه که شارلت

ژان بلوندل (Jean Blondel)، دسته‌بندی دوروزه را با دو مفهوم «چند حزبی کامل و ناقص» و «حزب برتر» تکمیل کرد. در نظام چند حزبی کامل، احزاب گوناگون در مجلس حضور دارند و هیچ یک به تنهایی یا با حزبی دیگر نمی‌تواند ائتلافی پایدار پدید آورد. (Blondel, 1978: 111) با در نظر گرفتن این دسته‌بندی، می‌توان میان نظام چند حزبی جمهوری چهارم و جمهوری پنجم تفاوت بنیادی دید. نظام حزبی در جمهوری چهارم چند حزبی کامل بود در صورتی که در جمهوری پنجم به چند حزبی ناقص تبدیل شد، زیرا از ۱۹۶۲ یک حزب به تنهایی یا با جناح بسیار نزدیک به خود، اکثریتی پایدار برای سال‌های دراز آفرید. حزب دوگل (دوران دوگل و ژرژ میمپیدو) از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۳ به جریان حاکم در فرانسه تبدیل شد و قوه مجریه و مقننه را در اختیار گرفت؛ در حالی که احزاب دست چپی از

آورده، نظام چند حزبی با حزب برتر در فرانسه موجب شده است که نظام سیاسی در فرانسه از مزایای نظام دو حزبی انگلستان بهره برد و از جهاتی به آن نظام شباهت یابد. در نظام فرانسه نیز با مسلط شدن يك حزب، اکثریت پارلمانی پایداری شکل گرفت و دولت‌ها از پیوستگی نسبی برخوردار شدند. ویژگی دیگر نظام سیاسی انگلستان دست به دست شدن پیاپی قدرت است. ([http:// www. u-m-p.org](http://www.u-m-p.org)) پدیده‌ای کم و بیش مشابه در ۱۹۸۱ در فرانسه نیز رخ نمود و باروی کار آمدن متناوب دولت‌های چپ و راست، تا اندازه‌ای آنچه جایجایی متناوب قدرت خوانده می‌شود (alternance) در فرانسه هم پیش آمد.

نظام چند حزبی تنش‌زدایی شده

سار توری از دیگر نویسندگان کلاسیک دربارهٔ احزاب سیاسی است که به تقسیم‌بندی دوورژه، عنصر ایدئولوژی را افزوده است. سار توری نظام‌های چند حزبی را به دو دسته تقسیم می‌کند: نظام‌های قطبی شده و نظام‌های قطب‌زدایی شده. دسته نخست، نظام‌هایی هستند دربرگیرندهٔ احزاب تندرو که در سایهٔ اختلاف‌های تند ایدئولوژیک، موجب قطبی شدن نظام حزبی می‌شوند. بدین‌سان می‌توان میان نظام چند حزبی در جمهوری چهارم و جمهوری پنجم تفاوتی بنیادی دید. در دوران جمهوری چهارم، دو حزب کمونیست و گلیست در برابر هم، به دنبال دگرگونی‌های بسیار رادیکال در جامعه بودند. کمونیست‌ها در اندیشهٔ تغییر رژیم سیاسی و در پی برهم زدن روابط اجتماعی بودند. گلیست‌ها هم تغییر رژیم سیاسی را در برنامه‌های خود داشتند. این دو حزب از نیرومندترین احزاب جمهوری چهارم بودند و بیشترین درصد آراء را میان خود تقسیم می‌کردند.

اما با آغاز جمهوری پنجم، حزب دوگل به حزب اکثریت تبدیل شد و بنابراین از موضع اپوزیسیون و مخالفت با نظام دست کشید. حزب کمونیست هم که با اساس نظام سیاسی مخالف بود، پس از ائتلاف با حزب سوسیالیست، به حزب داخل نظام تبدیل شد و سودای براندازی نظام را از سر بیرون کرد. همان‌گونه که ژرژ

لاو آورده، یکی از فواید پنهان احزاب سیاسی همین است که حزب کمونیست نظام ستیز را به حزبی درون سیستمی تبدیل می‌کند. (Lavau, 1953) بنابراین، نظام چند حزبی جمهوری پنجم به آرامی قطب‌زدایی شد. البته این دوران قطب‌زدایی شده دیری نپایید و با تشکیل حزب دست راستی افراطی به رهبری ژان ماری لوپن و به حاشیه رانده شدن حزب کمونیست فرانسه، باز هم نظام سیاسی فرانسه شاهد تندروها و تعارضات ایدئولوژیک شد؛ با این تفاوت که برخلاف دوران جمهوری چهارم که دو حزب ضد نظام بیش از نیمی از آرا را از آن خود کرده بودند، اکنون دو حزب تندرو بر سر هم کمتر از ۲۵ درصد آرا دارند. بنابراین، نظام چند حزبی در فرانسه کارآ و کاربردی است، زیرا دو حزب تندرو یکسره در حاشیه‌اند و قدرت در پارلمان و دولت میان سه حزب اصلی یعنی، یو.ام.پ (ار.پ.ار.پیشین)، حزب یو.د.اف و حزب سوسیالیست می‌چرخد؛ همان وضعی که در انگلستان با دو حزب برتر وجود دارد.

با آغاز دههٔ هشتاد، دوران آرامش نسبی و قطب‌زدایی موقت در فرانسه به پایان رسید. در سال‌های هشتاد، پهنهٔ رقابت‌های سیاسی در فرانسه، شاهد سربر آوردن جریان‌های افراطی و بسیار ایدئولوژیک بود که بار دیگر آتش رقابت‌های سیاسی در فرانسه را تند کردند. در جناح راست، مهمترین رخداد قدرت گرفتن حزب دست راستی و تندرو «جبهه ملی» به رهبری ژان ماری لوپن بود. این حزب توانست در مدتی نه‌چندان دراز بر بیش از ۱۵ درصد آرا در انتخابات چنگ اندازد و زنگ خطر جدی را برای هم‌اوردان سیاسی خود در هر دو جناح چپ و راست به صدا در آورد. از دیگر جریان‌های سیاسی در آن دوران اکولوژیست‌ها بودند که در اروپا به جریانی در خور توجه تبدیل شدند و در فرانسه نیز توانستند دست کم مباحثی تازه و جذاب برای افکار عمومی طرح کنند. دست چپی‌های تندرو هم بویژه پس از ناکامی‌های حزب سوسیالیست در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲، توانستند بار دیگر خودی نشان دهند و سایهٔ سنگین این حزب را بعنوان برادر بزرگ و تمامیت خواه از سر بردارند. سبزها، رادیکال‌های چپ (پی.ار.ژ) و جنبش

شهروندان (ام. دی. سی) از جریانهای مهمی هستند که در منتها الیه اردوگاه چپ، فرصتی برای ابراز وجود یافته‌اند. (Bréchonn, 2005: 9)

انشعابهایی چند در اردوگاه راست و سربر آوردن احزاب و دسته‌های تازه سیاسی با برنامه‌های گوناگون نیز ریشه در دهه هشتاد به این سو دارد. اختلاف بر سر وضع اروپا موجب دسته‌بندیهای تازه در حزب دست راستی ژاک شیراک یعنی «تجمع برای دموکراسی» شد. شارل پاسکوا، چهره نامدار این جناح و وزیر کشور در کابینه ژاک شیراک، از این حزب جدا شد و حزب دیگری به نام «تجمع برای فرانسه» (ار. پ. اف) برپا کرد. پاسکوا نگاهی متفاوت به اروپا داشت و با یکپارچگی اروپا به گونه‌ای که استقلال فرانسویان در تصمیم‌گیری آسیب بیند، مخالف بود. پاسکوا حزبش را با نام نخستین حزب ژنرال دوگل پی‌ریزی کرد و خود را دنباله‌رو واقعی ژنرال در دفاع از فرانسه و بویژه مخالفت با یکپارچه شدن اروپا می‌دانست. گرچه این حزب رفته رفته به حاشیه رانده شد، ولی بحث مهمی درباره یکپارچگی اروپا در میان گلیستها برانگیخت. بحث درباره اروپا، مایه شکاف دیگری در اردوگاه دست راستی‌ها شد و فیلیپ دوویل به نیز راه خود را از حزب دست راستی والری ژیسکار دستن به نام اتحاد برای دموکراسی فرانسه جدا کرد و جنبش تازه‌ای به نام جنبش برای فرانسه (ام. پ. اف) به راه انداخت. این جنبشی ناسیونالیست و ایدئولوژیک است که توانست مباحث تازه‌ای در دفاع از ارزشهای سنتی جناح راست در فرانسه برانگیزد. آلن مادلن (Alain Madlin) از دیگر شخصیت‌های سیاسی دست راستی است که در ۱۹۹۸ از حزب اتحاد برای دموکراسی فرانسه جدا شد و جنبش دموکراسی لیبرال (د. ال) را پی‌ریزی کرد. آلن مادلن از سیاستمداران لیبرال هوادار آمریکاست که در جریان جنگ خلیج فارس نیز از مدافعان همکاری فرانسه با آمریکا بود. با تبدیل شدن تجمع برای دموکراسی شیراک به حزب یوامپ، مادلن نیز به این حزب پیوست و عمر حزب او پایان یافت. حزب دست راستی تندرو هم در درون خود با دسته‌بندی‌های تازه روبه‌رو شده است و با جدا شدن برونو مگره از ژان ماری لوین، مباحث

سیاسی در پهنه رقابتها بسی تیزتر از گذشته شد. دسته‌بندیهای تازه در میان احزاب بزرگ، راه را برای خودنمایی گروه‌های تازه سیاسی هموار کرد و دست کم به تندتر شدن و جدی‌تر شدن مباحث سیاسی انجامید و دوران قطب‌زدایی را پایان بخشید. در چنین فضایی، در ۱۹۸۹ جریان تازه‌ای با نام شکار، ماهیگیری، طبیعت و سنت (Chasse, pêche, nature et traditions) پا گرفت. این جریان مباحث تازه‌ای برای دفاع از طبیعت و روستا در افکنده و هرگونه دستکاری در طبیعت را بر نمی‌تابد. برخلاف سبزها که دستکاری در طبیعت را با رعایت بایسته‌های زیست محیطی دنبال می‌کنند، این جریان با هرگونه مداخله و دستکاری در طبیعت به سود صنعت مخالف است. این جنبش در دهه نود توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد و توانست حتماً نزدیک به ۷ درصد آرا را از آن خود کند. البته این جریانها فرصت تازه‌ای برای رأی‌دهندگان فرانسوی پدید آوردند تا در انتخابات از موضوعات سنتی و یکسره سیاسی و اقتصادی دور شوند.

با این همه، پدیدار شدن احزاب گوناگون و کوچک، نظام دو قطبی را از میان نبرده و نظام انتخاباتی فرانسه و سنت‌های تاریخی به گونه‌ای است که همه این پراکندگیها را در دو قطب چپ و راست گردهم می‌آورد. در این سالها، احزاب کوچک و بویژه تندرو در انتخابات به حاشیه رانده شده‌اند و باز هم احزاب بزرگ دست چپی و دست راستی (احزاب سوسیالیست و گلیست) بیشترین آرا را از آن خود کرده‌اند. شمار فهرستهای انتخاباتی هم در سنجش با گذشته کاهش یافته و احزاب کوچک راهی جز همپیمان شدن با برادر بزرگ‌ها در خانواده خود ندیده‌اند. جدول (۱) به خوبی پراکندگی آرا را میان دو قطب چپ و راست در دوره‌های گوناگون نشان می‌دهد.

بهره سخن: احزاب سیاسی، کارگردانان

اصولی رقابت‌های سیاسی

با همه آنچه درباره نگاه منفی پایه گذاران جمهوری پنجم به احزاب سیاسی آمد، دوگل و جانشینانش چاره‌ای جز روی آوردن به تحزب ندیدند. احزاب سیاسی در

جمهوری پنجم از آغاز تا کنون یکی از ارکان نظام سیاسی در فرانسه به شمار می‌روند.

احزاب سیاسی در فرانسه همچنان مهمترین نهادهایی هستند که مباحث مهم سیاسی را مطرح می‌کنند و افکار عمومی و نخبگان را نسبت به مسائل بنیادی برمی‌انگیزند. به سخن دیگر، احزاب سیاسی در فرانسه همچنان نبض افکار عمومی را در دست دارند و اصلی‌ترین عامل شکل‌دهی به افکار عمومی‌اند. صدور بیانیه‌های گوناگون درباره مسائل مهم و اساسی داخلی و حتی خارجی، سخنرانی و اعلام مواضع رهبران حزبی بویژه در دوران انتخابات و نقد و بررسی برنامه‌ها و سیاست‌های کلان دولتی در شمار فعالیت‌های هر روز احزاب سیاسی در فرانسه است و هیچ نهاد دیگری چنین جایگاهی در این کشور ندارد. (Bréchon, 2005:11)

اگر چه رسانه‌های همگانی نه تنها در فرانسه که در کشورهای گوناگون در این زمینه از رقیبان اصلی احزاب سیاسی به شمار می‌روند و در جهت‌دهی به افکار عمومی نقشی برجسته دارند، ولی نقش و جایگاه احزاب سیاسی در این زمینه همچنان چشمگیرتر است؛ زیرا احزاب سیاسی برخلاف رسانه‌های دیداری و نوشتاری به تصمیم‌گیرندگان سیاسی دسترسی دارند و تصمیمات سیاسی در دولت و مجلس ساخته و پرداخته می‌شود. دولت و مجلس در فرانسه همچنان جولانگاه نمایندگان احزاب سیاسی است. از همین رو همچنان احزاب سیاسی در فرانسه مهمترین نقش را در ساماندهی افکار عمومی در انتخابات دارند. (Seiler, 1993: 32)

در پرتو وجود احزاب سیاسی در فرانسه، بخشی از جریان‌ها و گرایش‌های تند و رادیکال برخاسته از دگرگونی‌ها و ناکامی‌های اجتماعی که در چارچوب احزاب سیاسی فرصتی برای ابراز وجود یافتند، نه تنها از حالت زیرزمینی و برانداز بیرون آمدند، بلکه در گذر زمان از تندی آنها نیز کاسته شد. جریان‌های تند ناسیونالیستی که در دهه هشتاد در فرانسه بالا گرفت، به آسانی می‌توانست خشونت‌های نژادی و مذهبی به بار آورد. اما تشکیل جبهه ملی که حزبی تند و افراطی به شمار می‌آمد و سخنرانی‌ها و بیانیه‌های تند و آتشین رهبرش همواره صاحبان قدرت از چپ و راست را می‌رنجانده

در عمل موجب مهار شدن و سامان یافتن این جریان برخاسته از آسیب‌های اجتماعی شد. هواداران این حزب به امید دستیابی به قدرت و گرفتن سهم خود، آموخته‌اند که در جریان‌های انتخاباتی فعالیت کنند و همین امید و پذیرش قواعد بازی، این جریان را از حالت برانداز خارج کرده است. حزب کمونیست فرانسه نمونه روشن این کارویژه نظام حزبی است. از دیگر پیامدهای نظام دوقطبی و تحزب در فرانسه، به حاشیه رانده شدن احزاب تند و رادیکال است. این احزاب که در برشهایی از تاریخ سیاسی معاصر کامیابی‌هایی داشته‌اند، در واپسین انتخابات فرانسه یکسره به حاشیه رانده شدند و افکار عمومی به سوی رهبران فکری دو جریان اساسی چپ و راست معطوف شد. احزاب سیاسی در فرانسه همچنان با به دست دادن برنامه‌های ملی برای اداره کشور، برانگیزنده بنیادی‌ترین مباحثند. جناح چپ پس از ۲۳ سال انتظار سرانجام با برنامه ۱۱۰ ماده‌ای حزب سوسیالیست توانست قدرت را از گلیست‌های پایه‌گذار جمهوری پنجم برآید. این برنامه دستور کار اساسی حزب سوسیالیست، دست کم در دوران نخست دولت میتران بود. نیکلاس سارکوزی هم در دوران کنونی برنامه‌ای با عنوان ۳۰۰ اصل برای تغییر فرانسه پیشنهاد کرده است. بر سر هم، برنامه محوری همچنان مهمترین ویژگی احزاب سیاسی در فرانسه است و کمتر حزبی است که بی برنامه‌ای نوشته شده پای به عرصه انتخابات گذارد. احزاب سیاسی فزون بر ارائه برنامه‌های کلان برای اداره کشور، مهمترین عامل نقد و بررسی برنامه‌های دیگر احزاب و بویژه دولت هستند. افکار عمومی در فرانسه همچنان منتظر است نقد و بررسی برنامه‌های دولت را از زبان احزاب سیاسی بشنود. اگر چه شخصیت‌های برجسته و رسانه‌ها نیز در این زمینه پرتلاشند، ولی احزاب سیاسی همچنان بالاترین جایگاه را در این عرصه دارند. تجربه فرانسه نشان می‌دهد که نظام مردمسالار را گریزی از احزاب سیاسی نیست. فرانسویان که در برش‌های گوناگون تاریخی خود کوشیده‌اند احزاب سیاسی را به حاشیه برانند، در عمل هیچ‌گاه از تحزب بی‌نیاز نبوده‌اند و جمهوری پنجم هم با شعار مبارزه با احزاب سیاسی پی‌ریزی شده بود امروز بستر فعالیت مؤثر احزاب سیاسی در پهنه رقابت‌های

- ublique, Paris, La Découverte.
- Huard R., (1996), La naissance du parti politique en France, Paris, Presses de Sciences Po.
- Ischemely Y., (1994), La science politique, Paris, Armand Colin
- Labrune G., Toutain Ph., (2008), L'histoire de France, Paris, Nathan
- Lapalombara J. & Weiner, (1966), Political Parties and political Development, Princeton, Princeton University Press.
- Lévêque P., (1997), Histoire des forces politiques en France, Paris, Colin.
- Mayeur J-M., (1984), La vie politique sous la Troisième République, 1870-1940, Paris, Seuil.
- Mény Y., (2008), Le système politique français, Paris, CLEF.
- Meny Y., (2008), Le système politique français, Paris, CLEFS.
- Morabito M., (2006), Histoire constitutionnelle de la France (1789- 1958), Paris, Montchrestien.
- Offerlé M., (1997), Les partis politiques, Paris, PUF.
- Offerle M., (2004), sociologie de la vie politique française, Paris, La Découverte.
- Ouchard J., (1981), La gauche en France depuis 1900, Paris, Seuil,
- Platone F., (2003), Les partis politiques en France., Milan, Les Essentiels.
- Pombeni P., (1992), Introduction à l'histoire des partis politiques, Paris, PUF.
- Reinhard P. (2007), La politique, Paris, First Edition
- Pihoux B., (2001), Les partis politiques; organisations et changement. Le test des écologistes, Paris, Har-mattan.
- Sainteny G. (2000), l'introuvable écologisme français?, Paris, PUF.
- Seiler D.L., (1993), Les partis politiques, Paris, Armand Colin
- Selier D.L., (1993), Les partis politiques, Paris, Armand Colin
- Sirinelli J-F., (1992), Histoire des droites en France, Paris, Gallimard,
- Lawson K., (1976), The comparative Study of Political Parties, New York, St Martines Press
- Toutain P., Labrune G., (2007), L'histoire de France, Paris, Nathan
- Winock M., (1992), Le socialisme en France et en Europe, Paris, Points
- Winock M., (1993), Histoire de l'extrême droite en France, Paris, Points
- سیاسی است. احزاب سیاسی در این کشور نیز مانند دیگر کشورهای اروپای باختری بیشتر کارویژه‌های خود را با موفقیت نسبی به انجام می‌رسانند.
- ### منابع
- Baker J. J., Candar G., (2005), Histoire des gauches en France, Paris, La découverte
- Baranger D., (2005), Le droit constitutionnel, Paris, PUF.
- Bastien F., (2004), Le régime politique de la Ve République, Paris, La découverte.
- Blondel J., (1978), Political Parties: a Genuine Case for Discontent?, London
- Bodineau, P., Verpeaux, M., (2002), Histoire constitutionnelle de la France, Paris, PUF.
- Borella V. Ramondy K., (2004), Institutions et vie politique en France depuis 1945, Paris, ellipses
- Braud P., (1998), Sociologie politique, Paris, L.G.D.J
- Brechon P., (1999), Les partis politiques, Paris, CLEFS
- Brechon P., (2004), Les partis politiques français, Paris, La documentation Française
- Bréchon P., (2005), Les partis politiques français, Paris., Paris, La Documentation
- Chapsal J., (1987), La vie politique sous la Ve République 1958-1974, PUF.
- Chapsal J., (1984), La vie politique en France de 1940 à 1958, Paris, PUF.
- Chapsal J., (1971), Les partis politiques, Paris, A Colin, 1971.
- Charlot J., (1970), Le phénomène gaulliste, paris, Fayard
- Charlot J., (1971), Les Partis politiques, Paris, Armand Colin
- Dard D., (1999), Les années trente: le choix impossible, Paris, LFG.
- De Gunten B., Martin A., Niogret M., (2004), Les institutions de la France, Paris, Nathan
- Denoi de Saint Marc, R., (2004), L'état, paris, Que sais-je, PUF.
- Duverger M., (1968), Institutions politiques et droit constitutionnel, Paris, PUF.
- Duverger M., (1971), Les Partis politiques, Paris, Armand Colin
- Eldersveld S.J., (1964), Political Parties, Chicago, Rand Mc Nally
- Epstein L.D., (1967), Political Parties in Western Democracies, New York, Praeger.
- François B., (2006), Le régime politique de la Ve Ré-